

دیپلماسی امریکا در قبال دیوان بین‌المللی کیفری

رضا دهقانی^۱

مقدمه

وجه غالب روابط بین‌الملل در قرن بیستم، روابط مبتنی بر جنگ و بحران بود و با وجود تلاش جامعه بین‌المللی در برقراری صلح و امنیت، اغلب شاهد غلبه اراده‌های سیاسی بر قواعد و مقررات حقوقی بودیم، به نحوی که در بسیاری از مواقع، قواعد حقوقی بر روی صفحات کنوانسیون‌ها و مقاله‌نامه‌ها مسکوت و بی‌توجهی‌ها می‌شد. مجموعه تحولات قرن بیستم به جامعه جهانی آموخت که برای استقرار صلح و امنیت و در نتیجه توسعه جهانی، حاکمیت قانون ضروری می‌نماید و لذا در راستای نهادینه کردن قانون و اجرای قواعد حقوق بین‌الملل به منظور دستیابی به اهداف ملل متحد^(۱)، نهادهای جدیدی به تدریج در طول قرن بیستم شکل گرفت. براساس چنین تفکری جامعه جهانی می‌رود تا در اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱، نهادی مستقل و قدرتمند را برای اقامه عدل و مجازات متعرضان به حقوق اساسی بشر بنیان نهد و آن را به عنوان میراثی نکو به نسل‌های آینده اهدا نماید. دیوان بین‌المللی کیفری با درک این که جنایاتی که موجب اضطراب جامعه بین‌المللی می‌شود نباید بدون مجازات باقی بماند و با هدف احترام به

۱. رضا دهقانی، پژوهشگر مسائل بین‌المللی است.

اجرای عدالت بین‌المللی و حفظ صلح و امنیت و آسایش کلیه ملل جهان، که فرهنگ‌های آنها میراث مشترکی را شکل می‌دهد.^(۲) می‌تواند به عنوان یکی از نهادهای موثر در اجرا و تحقق حقوق بشر که یکی از مهم‌ترین مؤکدات منشور ملل متحد می‌باشد^(۳) نقش مهمی ایفا کند.

پس از نیم قرن تلاش کمیسیون حقوق بین‌الملل و سایر نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد در ایجاد دیوان بین‌المللی کیفری، بالاخره در روز ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸، نمایندگان ۱۲۰ کشور، پس از ۵ هفته مذاکره در کنفرانس رم، به‌رغم مخالفت شدید امریکا اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری را به تصویب رسانیدند.^(۴) زمان لازم‌الاجرا شدن اساسنامه دیوان، یک ماه پس از تسلیم شصتیمین سند تصویب تعیین شد،^(۵) امری که در میان شگفتی متخصصان در بهار ۲۰۰۲ به وقوع پیوست^(۶) و بنابراین دادگاه از اول ژوئیه کار خود را آغاز کرد. بسیاری از کشورها از تهدیدهای امریکا مبنی بر این که با تمام قوا جلوی این طرح را خواهد گرفت، به حرکت درآمده بودند.

در طول کنفرانس رم، کشورها به سه گروه عمده تقسیم شده بودند: گروه اول گروه کشورهای همفکر به رهبری کانادا و آلمان که خواهان یک دادگاه مستقل از شورای امنیت و دادستان‌های قدرتمند، همراه با اعطای صلاحیت وسیع و جهانی برای محاکمه جنایتکاران در هر جای جهان بودند. گروه دوم کشورهایی از قبیل عراق و لیبی بودند که در نشست کمیته‌های مقدماتی، هند رهبری آنها را برعهده داشت و از اصل و اساس با وجود چنین دادگاهی مخالف بودند. گروه سوم حرکتی به رهبری امریکا بود که گرچه وجود دادگاه را می‌پذیرفت و با آن مخالف نبود، اما دادگاهی که بر خلاف منافع امریکا اقدامی نکند، الگوی مورد نظر امریکا که بعداً چنین نیز به آن پیوست، دادگاهی بود که به وسیله شورای امنیت، کنترل می‌شد.^(۷)

هیأت امریکایی در طول کنفرانس تلاش وسیعی را برای اعمال نظریات خود و وارد کردن آنها در اساسنامه به عمل آورد. امری که با مخالفت دیگر کشورها روبرو شد و در نهایت منجر به رأی منفی امریکا به اساسنامه گردید.^(۸) اما کلیتون در اواخر دوره ریاست جمهوری خود، به‌رغم انتقادات شدید کنگره که در آن زمان در دست جمهوری خواهان بود، اساسنامه رم را امضا کرد، گرچه از ابتدا اعلام کرد که آن را برای بررسی و تصویب به کنگره نخواهد فرستاد. با روی کار

آمدن جرج بوش، مخالفت‌های امریکا با دیوان بین‌المللی کیفری از سر گرفته شد و در نهایت منجر به این گردید که در نامه‌ای به کوفی عنان، امضای ایالات متحده پس گرفته شد.^(۹)

گرچه براساس کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین، کشورها در پیوستن یا نپیوستن به هر معاهده بین‌المللی آزادی عمل کامل دارند.^(۱۰) اما این که کشوری پس از امضای معاهده‌ای، تصمیم خود را تغییر داده و امضای خود را پس بگیرد، امری است که تاکنون سابقه نداشته و می‌توان آن را یک تحول جدید به شمار آورد. این تصمیم ایالات متحده با واکنش شدید دیگر کشورها به خصوص اتحادیه اروپا روبرو شد.

هدف ما در این تحقیق بررسی مبانی دیپلماسی امریکا در قبال دیوان بین‌المللی کیفری و تجزیه و تحلیل استدلال‌های امریکا در مخالفت با اساسنامه آن می‌باشد. در ابتدا تاریخچه‌ای از دیپلماسی امریکا در قبال دادگاه‌های جهانی از بعد از جنگ جهانی دوم ارائه خواهد شد. سپس به بررسی دیپلماسی امریکا در قبال اساسنامه ICC می‌پردازیم. در ادامه به دلایل مخالفت امریکا با اساسنامه رم خواهیم پرداخت و در فصل پایانی نیز چرایی دیپلماسی امریکا در قبال دیوان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فصل اول: بررسی اجمالی دیپلماسی امریکا در قبال دادگاه‌های بین‌المللی

شکل‌گیری دیوان بین‌المللی کیفری رامی‌توان نقطه اوج دو روند تاریخی دانست. توسعه حقوق بین‌الملل در راستای محافظت از حقوق بشر و ایجاد نهادی بین‌المللی برای گسترش دست‌یابی به اهداف مشترک.^(۱۱) حقوق بین‌الملل بشر دوستانه که شامل قوانین عرفی و معاهدات متنوعی حاکم بر رفتار دولت‌ها در زمان جنگ بود، از اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت. اجرای این مقررات برعهده دولت‌ها گذاشته شده بود. امری که تا حد زیادی نادیده انگاشته می‌شد. اما بعد از جنگ جهانی دوم، امریکا و متحدانش تصمیم گرفتند که برای سپردن جنایتکاران جنگی آلمان نازی به دست عدالت که مقررات حقوق بشر دوستانه را درحد وسیعی نقض کرده بودند، دادگاه نورنبرگ را به وجود بیاورند. "دادگاه نورنبرگ مدعایی براین مسأله بود که کسانی که جنایتی را

مرتکب می‌شوند، نمی‌توانند با توسل به این دکترین که آنها این اعمال را به نام دولت انجام داده‌اند و یا توجیه اعمال خود در سایه اجرای دستورات مافوق، از دست عدالت بگریزند.^(۱۲) قاضی رابرت جکسون در جلسه افتتاحیه دادگاه نورنبرگ گفت: چهار ملت بزرگ سرمست از پیروزی و خشمگین از بلایای جنگ، دشمنان خود را به جنگ عدالت می‌سپارند و این امر تأکیدی بزرگ و دوباره بر این نکته است که قدرت باید محدود به قانون و منطبق باشد.^(۱۳) در حقیقت دادگاه نورنبرگ برای اجرای حقوق بین‌الملل بشر دوستانه در سطح جنایتکاران فردی در نظر گرفته شده بود.

اساسنامه دادگاه نورنبرگ برگرفته از معاهده ۱۸ اوت ۱۹۴۵ چهار قدرت بزرگ - آمریکا، شوروی انگلیس و فرانسه - بود که آنها متفقاً اصل مسؤلیت شخصی افرادی که با اراده و آگاهانه مرتکب جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و جنایت بر علیه صلح شده‌اند را پذیرفتند. به این صورت برای اولین بار افراد مأمور قدرت عمومی و صاحب منصبان نظامی و سیاسی، مورد پیگرد، محاکمه و مجازات قرار گرفتند.^(۱۴) آمریکا گرچه در طول جنگ جهانی دوم کمترین خسارت را از دول محور متحمل شد اما دیپلماسی فعالی را در تشکیل دادگاه نورنبرگ و تصویب اساسنامه آن در پیش گرفت.

دادگاه توکیو، دادگاه دیگری بود که برای محاکمه سران ژاپن در طول جنگ جهانی دوم، تشکیل شد. ژنرال امریکایی مک آرتور نقش اصلی را در تشکیل این دادگاه برعهده داشت و قوانین حاکم بر این دادگاه توسط دیوان عالی آمریکا تهیه شد. آمریکا در این دادگاه دست به یک اقدام غیر معمول زد و آن این بود که: مسؤول اصلی سیاست خارجی کشور ژاپن، یعنی امپراطور هیروهیتو را از هرگونه رسیدگی، مصونیت بخشید و تخت سلطنت ژاپن را دوباره به او بخشید و او را مسؤول جنایات نیروهای ژاپنی در طول جنگ ندانست. در ادامه دادگاه توکیو فرماندهان نظامی ژاپن را محاکمه و محکوم کرد.^(۱۵) در جریان دادگاه تلاش زیادی از طرف امریکایی‌ها صورت گرفت تا به توجیه استفاده از بمب اتم بپردازند و افکار عمومی ژاپن را نسبت به خود تغییر دهند. مصونیت امپراطور ژاپن نیز در همین راستا بود. "امریکایی‌ها ادعا می‌کردند که برای

تسلیم فرماندهان سرسخت ژاپنی و جلوگیری از تلفات بیشتر چه برای آمریکا و متحدانش و چه برای ژاپن، راهی جز استفاده از بمب اتم برای ترومن باقی نمانده بود.^(۱۶) ژاپن جایی بود که یکی از بزرگترین جنایات در طول تاریخ بشری یعنی استفاده از بمب اتم بر علیه غیرنظامیان در آن به وقوع پیوسته بود، اما آمریکا مثل همه کشورهای پیروز بعد از هر جنگی، چنین دادگاهی را تشکیل داد و عدالت خود ساخته‌ای را در آن به اجرا گذاشت. اکنون بزرگترین افتخار برای یک خانواده ژاپنی آن است که عضوی از این خانواده توسط این دادگاه اعدام شده باشد.^(۱۷)

طبق اساسنامه دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو، جرائم بر علیه صلح، جرائم جنگی و جنایات علیه بشریت به عنوان جنایات جنگی شناخته شدند. این دو دادگاه در تاریخ، استثنائاتی در اجرای قواعد حقوق بین‌الملل بشر دوستانه به حساب می‌آیند. گرچه مشکلات زیادی را برای این دو دادگاه از قبیل این که آیا این دادگاه‌ها، دادگاه دول پیروز بودند یا دادگاهی بر اساس عدالت بیطرفانه و یا این که دادگاهی بودند که قوانین عطف به ما سبق داشتند، ذکر کرده‌اند اما به هر حال این دو دادگاه، تلاش‌های بین‌المللی در راستای ایجاد یک دادگاه دائمی بین‌المللی را جانی دوباره بخشیدند.

اما با حاکم شدن جنگ سرد بر روابط بین‌الملل، روند شکل‌گیری دادگاه دائمی بین‌المللی نیز در تعارضات بین دو ابر قدرت محو شد. تلاش‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل برای جلب نظر کشورها در تأسیس یک دادگاه کیفری بین‌المللی در طول جنگ سرد راه به جایی نبرد. پس از پایان جنگ سرد و جو مساعد بین‌المللی، بحث ایجاد یک دیوان مجدداً مورد بررسی قرار گرفت. بحران بالکان، نقطه عطفی در فرایند شکل‌گیری دیوان بین‌المللی کیفری شد. روند رو به گسترش جنایت بر علیه بشریت که منجر به تهدید صلح و امنیت بین‌المللی شد، شورای امنیت را به واکنش واداشت تا بر اساس پیشنهاد فرانسه و حمایت وسیع آمریکا و اختیارات شورای امنیت ناشی از فصل هفتم منشور ملل متحد، مبادرت به تأسیس یک دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به جرائم افراد ناقض حقوق بشر دوستانه، در خاک یوگسلاوی سابق در طول سال ۱۹۹۱ بکند.^(۱۸) دو مین دادگاه ویژه و نیزه دنبال کشتار وسیع انسانی در خلال جنگ داخلی در رواندا، برای رسیدگی به

متهمان به نسل کشی در این کشور، تشکیل شد.^(۱۹)

امریکا در تشکیل این دو دادگاه نقش بسیار مهمی ایفا کرد و از حامیان اصلی آنها به شمار می‌آید. با تشکیل دادگاه‌های ویژه یوگسلاوی و روآندا، این اندیشه در میان سیاست‌گذاران امریکا قوت گرفت که باید برای رسیدگی به جنایت علیه بشریت در سرتاسر جهان، دادگاه‌های ویژه‌ای توسط شورای امنیت تشکیل شود و نیازی به دادگاه دائمی نیست. "برخورداری امریکا از حق و تو در شورای امنیت این قدرت را به امریکا می‌دادتا با هر دادگاهی که در تضاد با منافع این کشور است مخالفت کند و اجازه تشکیل آن را ندهد. حتی مخالفان تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی در دولت امریکا نیز پذیرفتند که دادگاه‌های ویژه می‌توانند ابزار مناسبی در دست سیاست خارجی امریکا باشند."^(۲۰)

شکست جامعه بین‌المللی در پیشگیری از جنایات وسیع علیه بشریت در روآندا و یوگسلاوی، بار دیگر بر این نکته صحه گذاشت که قواعد کیفری بین‌المللی و دادگاه کیفری بین‌المللی، باید به صورت دائم تشکیل شود. این ترتیب در سال ۱۹۹۴ کمیسیون حقوق بین‌الملل، با تقدیم پیش‌نویس اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری به مجمع عمومی سازمان ملل، روندی را آغاز کرد که در نهایت منجر به کنفرانس دیپلماتیک رم در سال ۱۹۹۸ و تصویب اساسنامه دیوان گردید.

این که چرا امریکا که در طول قرن ۲۰ از حامیان و بانیان اصلی تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی بوده و به‌رغم حمایت‌های گسترده امریکا از حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، با اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری به مخالفت برمی‌خیزد و به آن رأی منفی می‌دهد، به عوامل متعددی برمی‌گردد. این دیپلماسی باعث شده که امریکا در مخالفت با دیوان بین‌المللی کیفری در بین متحدانش تنها بماند و دیپلماسی یک جانبه‌ای را در پیش گیرد. در فصل بعد به بررسی دیپلماسی امریکا در قبال شکل‌گیری دیوان بین‌المللی کیفری می‌پردازیم.

فصل دوم: دیپلماسی امریکا در قبال تشکیل دیوان دائمی بین‌المللی

کابینه کلینتون یکی از حامیان اولیه و مصمم در تشکیل یک دادگاه بین‌المللی بود اما به دنبال انتقادات "کاپیتول هیل" (کنگره) از این سیاست امریکا در حمایت از دیوان، دولت کلینتون حمایت خود از تشکیل چنین دادگاهی را تا حد زیادی تعدیل کرد. کنگره راه‌حلی برای رفع موانعی که در قانون اساسی بر سر راه پیوستن امریکا به دادگاهی که امکان محاکمه و مجازات شهروندان امریکایی در آن وجود داشته باشد، ارائه نمود. (۲۱)

به طور کلی از آغاز مذاکرات تهیه پیش‌نویس اساسنامه دیوان، دو نظریه متفاوت در دولت بیل کلینتون مطرح شد: یک گروه به رغم مواضع حمایت از حقوق بشر - که در داخل حزب دموکرات توانمند است - نگران بود که تأسیس این دیوان موجب خواهد شد که افراد حقیقی و حقوقی (کشورها) بتوانند علیه سیاست‌مداران امریکایی و نظامیان این کشور، به اتهام جنایات جنگی اعلام جرم کنند. به همین دلیل این گروه خواستار خروج امریکا از مذاکرات مقدماتی بود. اما گروه دوم که عمدتاً در درون وزارت امور خارجه قرار داشت، خروج امریکا از مذاکرات تهیه اساسنامه را مخالف مصالح واشنگتن ارزیابی می‌کرد به اعتقاد این گروه ایالات متحده باید در مذاکرات مقدماتی شرکت می‌جست و خواسته‌های خود را در اساسنامه می‌گنجاند تا مصالح این کشور تأمین شود. (۲۲) سرانجام دیدگاه دوم مورد تأیید قرار گرفت به دنبال این نظر و به منظور تأمین نظر کنگره، دولت کلینتون پیشنهاد داد که دیوان بین‌المللی کیفری باید محدود به رسیدگی به موضوعاتی باشد که از طرف شورای امنیت به آن ارجاع می‌شود. این امر به امریکا این امکان را می‌داد که با استفاده از حق وتو، مانع محاکمه شهروندان خود شود.

قبل از شروع کنفرانس رم، طرح دولت کلینتون، با مخالفت تعداد زیادی از سازمان‌های غیردولتی و گروهی از کشورها - که به کشورهای همفکر معروف شدند - روبرو شد. گروه کشورهای همفکر معتقد بودند که تنها یک دادگاه با اختیارات کامل قادر خواهد بود که به جنایات ناقضان به حقوق بین‌الملل بشر دوستانه رسیدگی کند. در طول دو سال منتهی به کنفرانس رم، امریکا مشارکت فعالی را در راستای تغییر ساختار اولیه دادگاه و جلوگیری از آنچه معاون وزیر

خارجه امریکا، مارک گرانسن، آن را سیاسی کردن دادگاه نامید، در پیش گرفت. گرچه امریکا توانست دست‌آوردهای مهمی را در کنفرانس مقدماتی که در نیویورک برگزار گردید، به دست آورد، اما این نتایج برای مرتفع ساختن نگرانی‌های اساسی امریکا کافی نبود.^(۲۳)

در طول کنفرانس رم نیز نمایندگان امریکا بارها تلاش کردند که سمت و سوی قضایی دیوان در حال تأسیس را تغییر دهند. همین امر تنش‌های عمده‌ای را بین ایالات متحده که به دنبال دادگاهی تحت کنترل شورای امنیت بود و اکثریت دیگر کشورها که استثنائاتی را در مورد متهمان به نسل‌کشی و جنایات جنگی، خارج از صلاحیت دیوان دائمی بین‌المللی کیفری، برای هیچ کشوری نمی‌پذیرفتند بروز کرد. این کشورها از این نگران بودند که شورای امنیت دوباره در ورطه رقابت‌های سال‌های جنگ سرد بیفتد و بدینوسیله مانع کارکرد صحیح دادگاه شود.

فشارهای امریکا در کنفرانس رم باعث همراهی تعدادی از کشورها با امریکا گردید و این امر منجر به آن گردید که دیوان بین‌المللی کیفری، دادگاهی با اعمال صلاحیت دوگانه‌ای باشد. دیوان از یک طرف به وضعیت‌هایی که در آن یک یا چند جنایت ارتکاب یافته و شورای امنیت به موجب فصل ۷ منشور ملل متحد به دادستان ارجاع نماید، رسیدگی خواهد کرد.^(۲۴) این قسمت مقررات الزام‌آوری برای همه کشورها در راستای اجرای خواسته‌های دیوان، از قبیل ارائه مدرک تا تسلیم فرد متهم، تحت لوای مقررات ماده ۷ منشور فراهم می‌آورد. این نوع صلاحیت دیوان به وسیله تحریم‌های تحمیلی شورای امنیت، مصادره اموال رهبران و حامیان آنها و یا حتی استفاده از زور، قابلیت اجرا شدن را داراست. این نوع صلاحیت دیوان، شدیداً از طرف هیأت امریکایی مورد حمایت قرار می‌گرفت و یکی از دست‌آوردهای مهم آنان بود.

صلاحیت نوع دوم، شرایطی را پایه می‌گذاشت که به وسیله یکی از کشورهای عضو و یا دادستان‌های دیوان، ارجاع شده باشد.^(۲۵) این نوع صلاحیت قابلیت اجرای خود را بر همکاری خیرخواهانه کشورهای امضاء کننده پیمان قرار داده بود. به‌رغم مخالف امریکا بیشتر هیأت‌های حاضر در رم، از نوع دوم صلاحیت دیوان حمایت کردند و آن را در اساسنامه جای دادند.^(۲۶)

از دیگر دست‌آوردهای هیأت امریکایی در رم این بود که در عین این که نسل‌کشی یکی از

جرائمی است که در حوزه صلاحیت دیوان قرار داده شده است، به دلیل درخواست ایالات متحده، پیمان رم نسل‌کشی فرهنگی را لحاظ نکرده است.^(۲۷) برخی متفکران معتقدند که امریکا از نقطه نظر نسل‌کشی فرهنگی می‌باید گناهکار شناخته شود. پایه این ادعا در برخورد تاریخی ایالات متحده با امریکایی‌های بومی و امریکایی‌های افریقایی تبار است. دولت ایالات متحده خواهان افشای هیچ یک از این رسوایی‌ها به خصوص از طریق دادگاه‌های بین‌المللی نیست. البته در اینجا باید به عطف به ما سبق نشدن مقررات اساسنامه رم توجه شود.

همچنین در آخرین دقایق کنفرانس، توسط فرانسه و به منظور تشویق امریکا به پذیرش اساسنامه، اعمال و اجرای مفاد ماده ۱۸ اساسنامه راجع به جنایات جنگی در گروه ماده ۲۴ قرار داده شده، که طبق آن "به زعم احکام بندهای ۱ و ۲ ماده ۱۲، دولتی که عضو این اساسنامه می‌شود، تا مدت ۷ سال پس از لازم‌الاجرا شدن این اساسنامه در مورد آن دولت، می‌تواند اعلام کند که صلاحیت دیوان را نسبت به آن دسته از جنایات مذکور در ماده ۸ هنگامی که ادعا شود اتباع آن دولت مرتکب جنایت شده‌اند و یا در قلمرو آن دولت جنایتی رخ داده است رانمی‌پذیرد. از اعلامیه‌ای که به موجب این ماده داده می‌شود، در هر زمانی می‌توان اعراض کرد. احکام این ماده در کنفرانس بازنگری بر طبق بند ۱ ماده ۱۲۳ تشکیل می‌شود، موردبازنگری قرار خواهد گرفت.^(۲۸) این ماده کاملاً جنبه سیاسی دارد هیچ کشوری فارغ از توقعات غیرمشروع سیاسی، این را نمی‌پذیرد که به طور رسمی مجوزی برای ارتکاب جرائم جنگی و نقض آشکار قواعد حقوق بین‌الملل بشر دوستانه، توسط یک سند بین‌المللی که با هدف عالی حراست از حقوق انسان‌ها به وجود آمده است، صادر گردد.

به‌رغم همه امتیازاتی که بدین ترتیب به ایالات متحده داده شد و با وجود اذعان دیوید شیفر، رئیس هیأت امریکایی در کنفرانس دیپلماتیک رم، در گزارش خود به کمیته روابط خارجی سنا، بدین مضمون که: "هیأت امریکایی از طریق تلاش‌های موفقیت‌آمیز برای وارد کردن یکسری از حمایت‌ها در اساسنامه که نه تنها برای ما بلکه برای دوستان و متحدان ما نیز بسیار مفید خواهد بود، امکان اجرای محاکمات غیرموجه به وسیله دادگاه بین‌المللی را تا حد زیادی کاهش

داد. "باز هم ایالات متحده به علت این که نتوانست همه صلاحیت دادگاه را تحت کنترل شورای امنیت در آورد به اساسنامه رأی منفی داد." (۲۹)

پس از دو سال بحث بر سر اساسنامه دیوان در امریکا، در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰، کلیتون با اذعان به این که نگرانی‌های عمده امریکا در مورد ضعف‌ها و نواقص اساسنامه همچنان پابرجاست، به امید ایجاد فرصت‌هایی در آینده برای امریکا به منظور اصلاح اساسنامه، آن را امضا نمود. (۳۰) این اقدام کلیتون در آن سازمان با استقبال گسترده دیگر کشورهای جهان روبرو گردید و راه را برای تأسیس دیوان هموارتر کرد. اما کلیتون با اطمینان از مخالفت قاطع کنگره که در آن زمان اکثریت جمهوری خواه بر آن حاکم بود- اساسنامه را برای تصویب به کنگره نفرستاد. با پیروزی جرج بوش و روی کار آمدن جمهوری خواهان، مخالفت امریکا با دیوان گسترش یافت و منجر به نامه ۲ مه ۲۰۰۲، ۲ ماه پیش از لازم الاجرا شدن اساسنامه- دولت جرج بوش به کوفی عنان و باز پس‌گیری امضای ایالات متحده از پای اساسنامه دیوان گردید. بوش در واقع با یک اقدام بی سابقه در عرف بین‌الملل از بعد جنگ جهانی دوم امضای رئیس جمهور پیشین را پس گرفت و تعهدات ناشی از معاهده رم را برای ایالات متحده لغو کرد.

مری رابینسون، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد پس از این تصمیم بوش گفت: "تصمیم واشنگتن بسیار تأسف آور و نگران کننده است. ما می‌دانستیم که امریکا با تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری مخالف است اما به دست گرفتن ابتکار عمل در عدم تصویب آن و یارد آنچه قبلاً امضاء شده، نشانه‌ای بسیار خطرناک است. من همچنین متأسفم که امریکا متوجه نیست که وجود چنین دادگاهی برای محاکمه افرادی مانند میلوشویچ، چقدر برای آینده جهان اهمیت دارد." (۳۱)

اما چرا امریکا این چنین برآشفته و با دیوان بین‌المللی کیفری مخالفت می‌کند، در فصل آتی به استدلال‌های امریکا در مخالفت با دیوان می‌پردازیم.

فصل سوم: دلایل مخالفت امریکا با دیوان بین‌المللی کیفری

۱. تعارض با اصول قانون اساسی

تعدادی از حقوق‌دانان امریکایی که "لی کاسی" مهم‌ترین آنهاست معتقدند که امریکا به دلیل تعارضات میان اصول قانون اساسی این کشور و اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، امکان پیوستن به این دادگاه را ندارد و در صورت تصویب اساسنامه دیوان به بعضی از مهمترین اصول قانون اساسی و اعلامیه حقوقی بی‌توجهی شده است. با مراجعه به متن "قانون محافظت از سربازان امریکایی در برابر تعقیبات خارجی" متوجه می‌شویم که بسیاری از استدلال‌های این دسته از مخالفان پیوستن امریکا به دیوان بین‌المللی کیفری در آن وارد شده است. این گروه برای مدعای خود استدلال‌های مختلفی را مطرح می‌کنند.

به اعتقاد آنان ساختار کلی و عملکرد دیوان با ارزش‌های سیاسی و حقوقی عمده امریکا در تضاد می‌باشد. در حقیقت اگر یک شهروند امریکایی در برابر سیستم دیوان بین‌المللی کیفری قرار گیرد. با یک پروسه قضایی روبرو خواهد شد که کاملاً با سنن و شرایط زندگی امریکایی بیگانه خواهد بود. عدم توانایی دیوان برای تضمین حداقل ضمانت‌های ارائه شده در اعلامیه حقوق، باعث می‌شود که امریکا اگر هم بخواهد نتواند به عضویت معاهده رم درآید.

قانون اساسی امریکا حق تعقیب قانونی امریکاییان جنایتکار را به حکومت و دولت فدرال تفویض کرده است. ماده ۳ قانون اساسی تصریح می‌دارد: "اختیارات قضایی ایالات متحده به یک دادگاه عالی و یکسری دادگاه‌های دون پایه‌تری که بعضاً کنگره تصویب می‌کند تفویض می‌گردد." اصلاحیه دهم قانون اساسی نیز مقرر می‌دارد که: اختیاراتی که توسط این قانون اساسی به ایالات متحده واگذار نگردید و از آن سلب نیز نشده، به ترتیب برای دولت و ملت محفوظ نگه داشته می‌شود.^(۳۲) بدین ترتیب مشارکت امریکا در دیوان، به دلیل این که جرائم ارتکاب یافته در خاک امریکا توسط شهروندان این کشور را که کاملاً در حیطه اختیارات و قدرت قضایی ایالات متحده است، به دیوان بین‌المللی کیفری واگذار می‌کند، در تعارض با این اصول از قانون اساسی این کشور می‌باشد. دیوان عالی ایالات متحده اعلام کرده است که تنها دادگاه‌های امریکایی که

بر اساس قانون اساسی تشکیل شده باشند، حق رسیدگی به چنین جرائمی را دارند.^(۳۳)

پیوستن آمریکا به معاهده رم در تضاد با دو اصل عمده از اعلامیه استقلال این کشور نیز می‌باشد: جلوگیری از تسلط و برتری خارجی‌ان بر قانون اساسی (اصل ۱۴ اعلامیه استقلال) و مقابله ما-مردم آمریکا- با انتقال به ماورای بحار برای محاکمه شدن (اصل ۱۹ اعلامیه استقلال)، از جمله اصولی است که در اعلامیه استقلال به صراحت منع شده است.^(۳۴) این اصول اشاره به عملکرد دولت انگلستان در محاکمه شهروندان آمریکایی به دلیل نقض قوانین دریانوردی و حقوق تجارت در انگلیس داشت.^(۳۵) دیوان بین‌المللی کیفری نیز شهروندان آمریکایی را در مکانی غیر از کشور متبوع آنها محاکمه خواهد کرد و بنابراین باید جلوی این کار گرفته شود.

مأموران و قضات دیوان، دارای اختیارات وسیع در بازپرسی، تعقیب، محاکمه، صدور رأی و حتی تجدید نظر در حیطه جرائم مشخص شده بر اساس اساسنامه رم می‌باشند. این قدرت مطلق قضایی به طور ریشه‌ای با سنن قضایی آمریکا برگرفته از اصول قانون اساسی این کشور در تضاد می‌باشد. بر طبق این سنن برای جلوگیری از فساد و سیاسی شدن محاکمات و همچنین برخورداری متهم از یک محاکمه عادلانه، اعمال بازپرسی، تعقیب، محاکمه و تجدید نظر کاملاً از هم جدا و به بخش‌های مختلف سپرده می‌شود و این امری است که در اساسنامه دیوان بدان توجهی نشده است.^(۳۶)

از دیگر اختلافات مهم میان قانون اساسی آمریکا و اساسنامه دیوان این می‌باشد که در این دادگاه، محاکمه از طریق هیأت منصفه (هیأت ژوری) آن‌گونه که در سیستم قضایی آمریکا تضمین شده، وجود ندارد. محاکمه به وسیله هیأت منصفه یکی از حقوق اساسی مورد توجه بنیان‌گذاران آمریکا بوده و در قانون اساسی نیز دوبار به چنین حقی برای متهم اشاره شده است. (بند ۲ ماده ۳ و اصلاحیه ششم).

عدم برخورداری از حق محاکمه به وسیله هیأت منصفه، تنها حقی نیست که دادگاه از متهم دریغ می‌کند، بلکه متهم از حق پرداخت وثیقه و یا حق رسیدگی سریع برخوردار نمی‌باشد. امری که در قوانین آمریکا به رسمیت شناخته شده و تضمین شده است.

همچنین حق متهم برای رویارویی با کسانی که بر علیه وی شهادت می‌دهند، در دادگاه دائمی بین‌المللی، وجه المصالحه قرار می‌گیرد.^(۳۷) "در دادگاه ویژه یوگسلاوی هم شاهدان مجهول الهویه و هم مدارک وسیعی براساس شایعه در دادگاه اجازه مطرح شدن پیدا کرد،^(۳۸) که این امر در دیوان نیز محتمل می‌باشد.

نحوه تجدید نظر در دیوان بین‌المللی نیز مشکل دیگری است. دادستان‌های دیوان می‌توانند یک حکم برائت را مورد تجدید نظر قرار دهند. این امر متهم را در یک خطر دوباره قرار می‌دهد. چنین تجدید نظری از قرن ۱۷ در حقوق امریکا و انگلیس ممنوع شده است. از طرف دیگر در صورت محکوم شدن، متهم فراتر از ساختار دیوان، حق تقاضای تجدید نظر ندارد.^(۳۹) بنابراین با توجه به مطالب بالا و عدم تضمین حقوق ارائه شده در اعلامیه حقوق، اعلامیه استقلال و قانون اساسی، ایالات متحده نمی‌تواند به عضویت چنین دادگاهی درآید و یا به آن تسهیلات ارائه دهد.

بیشتر استدلال‌های "لی کاسی" در مورد تعارضات و اختلافات میان قانون اساسی ایالات متحده با اساسنامه رم، که مانع پیوستن امریکا به این اساسنامه می‌باشد از طرف پروفیسور "راث وجود" استاد حقوق اساسی دانشگاه یال، رده شده است. به اعتقاد وی به سه دلیل "هیچ مانعی در قانون اساسی امریکا در مورد پیوستن امریکا به معاهده رم وجود ندارد."^(۴۰)

اولاً: در آئین کار حاکم بر دیوان بین‌المللی دادگستری، به دنبال مذاکرات و وزارت دادگستری امریکا، بسیاری از ضمانت‌ها و حمایت‌هایی که در اعلامیه حقوق امریکا تصریح شده است، گنجانده شده است. حق برخورداری از وکیل مدافع، حق برخورداری از محاکمه سریع و علنی، حق رودررو شدن با شاهدان و حق ارائه مدارک دال بر برائت متهم از جمله این حقوق می‌باشد. تنها تفاوت این است که به جای محاکمه به وسیله هیأت منصفه که در امریکا رواج دارد، دادگاه از یک هیأت داور سه نفره تشکیل می‌شود و همچنین در دیوان، دادستان حق دارد که یک حکم برائت را مورد تجدید نظر قرار دهد. برای این تفاوت نیز دلیل قانع‌کننده‌ای وجود دارد: برای جناباب عمده بین‌المللی، باید از قضات با تجربه‌ای که از جزئیات حقوق موضوعه آگاهی کامل

دارند استفاده کرد، نه آن‌گونه که در محاکمات به صورت ژوری انجام می‌گیرد افراد عادی و غیرمتخصص براساس مقررات نانوشته، حکم صادر کنند. به عبارت دیگر عقل حکم می‌کند که قضات با صلاحیت بر افراد غیرمتخصص ترجیح داده شوند، همچنین اگر قضات دادگاه از قواعد حقوق بین‌الملل به نفع یا به ضرر متهم تفسیر نامناسبی ارائه دهند می‌توان از تجدید نظر برای ایجاد رویه قضایی در حقوق بین‌الملل کیفری استفاده کرد و از این منظر نقش تجدید نظر بسیار مهم می‌باشد.

همچنین این ادعای "کاسی" مبنی بر این که همچنان که در دادگاه‌های ویژه یوگسلاوی و رواندا شاهد بودیم در دیوان بین‌المللی کیفری نیز شاهدان مجهول الهویه و ناشناس اجازه حضور در دادگاه را خواهند داشت و بدین ترتیب به اصول قانون اساسی امریکا لطمات شدیدی وارد می‌شود، بر مبنای صحیح استوار نیست. گرچه در دادگاه یوگسلاوی در موارد اولیه و در شرایط خاص شاهدانی در دادگاه حاضر بودند اما در حقیقت به شاهدان اجازه داده نشد که به صورت ناشناس شهادت دهند، در آیین کار دیوان بین‌المللی کیفری نیز، چنین شهادتی ممنوع شده است.

ثانیاً: جرائمی که در صلاحیت دیوان قرار می‌گیرد، یا جزو جرائمی هستند که توسط دادگاه‌های نظامی مورد رسیدگی قرار می‌گیرند که در این نوع دادگاه‌ها متهم از حق محاکمه به وسیله هیأت منصفه محروم می‌باشد و هم‌شأن و هم‌تراز با دادگاه شهروندان عالی نیست و یا جرائمی هستند که مستلزم استرداد مجرم به دول خارجی است که در این صورت نیز به فرآیند قضایی امریکا در رسیدگی به جرم توجهی نخواهد شد.

علاوه بر نظریات "راث وجود"، مبحث مهم دیگر در مورد استرداد امریکایی‌ها برای محاکمه در خارج است. این امر برای دو‌یست سال، با توجه به معاهداتی که براساس آنها، محاکمه شهروندان امریکایی به دول خارجی واگذار گردیده بود، صورت پذیرفته است. دیوان بین‌المللی کیفری نیز می‌تواند دادگاهی دیگر از این نوع باشد، به ویژه این که از سایر دادگاه‌های خارجی به دادگاه‌های امریکانزدیک‌تر است.^(۴۱) این واقعیت بدین صورت نیز بیان می‌شود که "قانون اساسی

امریکابا شهروندان امریکایی مسافرت نمی‌کند. بدین منظور که نمی‌توان برای محاکمه یک شهروند امریکایی در خارج از کشور، توقع اجرای اصول قانون اساسی امریکارا داشت. همه اینها نشان می‌دهد که امریکا در قبال دیوان دیپلماسی بی‌طرفانه‌ای را در پیش نگرفته است. حتی وزارت دادگستری امریکا اعلام کرده است که تصویب معاهده رم و تسلیم اشخاص - حتی با ملیت امریکایی به دیوان - ماده ۳ بخش ۲ قانون اساسی، هیچ کدام از مقررات اعلامیه حقوق را نقض نمی‌کند. (۴۲)

۲. اعمال صلاحیت بر کشورهای غیر عضو

هیچ ماده یا بند پیمان رم، بیش از ماده صلاحیت قضایی دیوان، مورد اعتراض امریکایی‌ها قرار نگرفته است. ماده ۱۲ اساسنامه دیوان در مورد پیش شرط‌های اعمال صلاحیت آن اشعار می‌دارد: "دیوان در صورتی می‌تواند صلاحیت خود را اعمال کند که حداقل یکی از دول زیر عضو این اساسنامه باشند:

الف - دولتی که در قلمرو آن (جرم) فعل و یا ترک فعل مورد نظر روی داده یا در صورتی که آن جنایت در کشتی یا هواپیما ارتکاب یافته، دولتی که کشتی یا هواپیما در آن به ثبت رسیده است.

ب - دولتی که شخص مورد تحقیق یا تعقیب، تبعه آن است. "به عبارت دیگر دیوان در دو صورت دارای صلاحیت قضایی برای رسیدگی به جرم ارتکابی می‌باشد: در صورتی که دولت متبوع شخص مورد تعقیب، عضوی از پیمان باشد که به آن صلاحیت براساس ملیت متهم می‌گویند و دیگر این که محل وقوع جرم در سرزمین یا کشتی و هواپیمای کشوری باشد که اساسنامه را به تصویب رسانده است و این نوع صلاحیت به صلاحیت سرزمینی معروف شده است. در اینجا می‌توان نتیجه گرفت که اگر کشوری به اساسنامه نیبوسته باشد، در صورتی که یکی از اتباع آن در سرزمین دولتی که عضو معاهده می‌باشد یکی از جرائم ذکر شده در اساسنامه را مرتکب شود، دیوان بدون توجه به عدم تصویب اساسنامه توسط دولت متبوع وی و حتی عدم رضایت آن دولت، صلاحیت قضایی خود را بر وی اعمال خواهد کرد.

این نوع صلاحیت دیوان با مخالفت شدید ایالات متحده که عضوی از پیمان نمی‌باشد، روبرو شده است. امریکا بیش از هر چیز نگران این است که سربازان و نیروهای نظامی این کشور که بخشی از مأموریت حفظ صلح در یک کشور عضو پیمان را دارا می‌باشند، براساس ادعاهای کشور میزبان می‌توانند پای میز محاکمه کشیده شوند. از هنگام شروع پیدایش پیمان، امریکا معتقد بود که این نوع صلاحیت قضایی خلاف قوانین موجود بین‌المللی است، بدین علت که هر پیمان تنها امضاء کنندگان آن و نه دیگران را مقید می‌سازد.^(۴۳)

مبنای حقوقی این استدلال امریکایی‌ها به مقررات کنوانسیون وین ۱۹۶۹ درباره حقوق معاهدات بر می‌گردد که: "یک موافقت نامه بین المللی، محدودیت یا حقی برای یک کشور ثالث ایجاد نمی‌کند."^(۴۴)

در راستای همین مخالفت در لایحه‌ای که تحت عنوان "قانون حمایت از سربازان امریکایی در برابر تعقیب خارجی" به کنگره امریکا ارسال شد آمده است که: معاهده‌ای که میان تعدادی از دولت‌ها منعقد شده باشد، نمی‌تواند کشوری را به‌رغم مخالفت مجبور به پذیرش مقررات آن معاهده کند (بند ۱ بخش ۲). در بند دیگری نیز آمده است که محاکمه شهروندان کشوری که عضو پیمان نیستند، براساس عضویت کشور محل جرم، هیچ جایگاهی در حقوق بین‌الملل ندارد (بند ۲ بخش ۲).^(۴۵) حتی در قطعنامه شورای امنیت در مورد دیوان که با حمایت امریکا به تصویب رسید با "یادآوری این نکته که همه دولت‌ها متعهد به اساسنامه رم نیستند" به این مسأله حساسیت نشان داده شده است.^(۴۶)

باتوجه به همین نگرانی‌های امریکاست که این کشور در پی این می‌باشد که یک مصونیت برای نیروهای حافظ صلح خود به دست بیاورد و آنها را از محاکمه در دیوان بین‌المللی کیفری رهایی بخشد.

استدلال امریکا در این مورد که چون عضو اساسنامه نیست، مقررات اساسنامه نباید در مورد این کشور اعمال شود، از چند منظر قابل نقد است. در میان معاهدات بین‌المللی موجود معاهدات چندی وجود دارد که بدون توجه به ملیت کسی که جرائمی را در حوزه این معاهدات

انجام داده باشد وی را مورد تعقیب و محاکمه قرار می‌دهند. بیشتر این معاهدات، کنوانسیون‌هایی بر ضد اعمال تروریستی و امنیت پروازهای هوایی می‌باشند.^(۴۷) ایالات متحده عضو تعدادی از این معاهدات ضد تروریستی می‌باشد. حتی خود امریکا در مواردی با استناد به چنین معاهداتی، صلاحیت قضایی خود بر روی شهروندان کشورهای دیگر بدون رضایت دولت متبوع آنها و حتی نسبت به مجرمانی که عضو معاهده نبوده‌اند، اعمال کرده است.

به عنوان مثال، امریکا یک مجرم لبنانی را به دلیل اقدام به ربودن یک فروند هواپیما از خطوط هوایی اردن در بیروت، به این دلیل که دو نفر از مسافران امریکایی بودند دستگیر و محاکمه کرد. امریکا مدعی بود که با توجه به کنوانسیون جلوگیری از تصرف غیرقانونی هواپیما (لاسه، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۱)، برای رسیدگی به هواپیماربابی، دارای صلاحیت می‌باشد، به‌رغم این که لبنان به این معاهده نپیوسته و حتی راضی به محاکمه متهم که یونس نام داشت نیز نبود.^(۴۸) یکی از استدلال‌های مهم وکیل مدافعان یونس، عدم پیوستن لبنان به این کنوانسیون بود، امری که توسط امریکا نادیده انگاشته شد.

در مورد دیگری - قتل نماینده کنگره امریکا در گینه به دست شهروندان گینه‌ای - محاکمه براساس ملیت قربانی صورت گرفت. کنوانسیون مورد استناد کنوانسیون منع و مجازات جنایت بر علیه افراد مورد حمایت بین‌المللی بود.^(۴۹) این معاهدات همانند اساسنامه رم، ضرورتی در پیوستن دولت متبوع مجرم به معاهده و یا رضایت آن کشور به روند محاکمه نمی‌بیند. از لحاظ تاریخی نیز تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی هیچ‌گاه با رضایت دول متبوع مجرمان همراه نبوده است - به عنوان مثال در دادگاه نورنبرگ. حقوق بین‌الملل مدرن، به معاهدات قانون ساز این اجازه را می‌دهد که جرائم با اهمیت بسیار زیاد را تحت پوشش قرار دهند و حتی پایه‌های حقوقی برای محاکمه افراد دول غیر عضو تهیه کنند.^(۵۰)

بنابراین مشاهده می‌شود که استدلال امریکابر پایه‌ای سست بنا شده و حتی با سیاست‌های این دولت در گذشته نیز در تضاد می‌باشد. تلاش‌های امریکا در ایجاد استثنائاتی برای شهروندان خود، به دلیل مخالفت دیگر کشورها، راه به جایی نبرده است.

۳. تضعیف شورای امنیت سازمان ملل

برخلاف دیوان بین‌المللی دادگستری که یکی از ۶ رکن اصلی سازمان ملل متحد است، دیوان بین‌المللی کیفری یک نهاد مستقل بین‌المللی بوده و از این منظر برای تصمیم‌گیری و یسار رسیدگی به پرونده‌های حقوقی نیازی به مجوز شورای امنیت ندارد. در حالی که دادگاه‌های ویژه یوگسلاوی و رواندا توسط شورای امنیت و به عنوان رکن فرعی آن بنا گردیدند و اساسنامه آن‌ها نیز توسط شورای امنیت و طی دو قطعنامه به تصویب رسید. با تشکیل دیوان بین‌المللی کیفری به عنوان یک نهاد کاملاً مستقل از شورای امنیت امریکا نگران این است که با تأسیس این دادگاه، این کشور از حق و توی خود برای رد اتهامات وارده به شهروندان خود و یا اتباع متحدان راهبردی این کشور از قبیل اسرائیل محروم شود. با مراجعه به اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری متوجه می‌شویم که کشورهای عضو می‌توانند به طور مستقیم و بدون این که چنین درخواستی ابتدا به تصویب شورای امنیت برسد، دادخواست رسیدگی را تسلیم دیوان کنند.

ایالات متحده به دلیل عضویت دائم در شورای امنیت و برخورداری از حق وتو اصولاً با هر نهاد بین‌المللی که بخواهد خارج از چارچوب شورای امنیت عمل کند، مخالفت می‌کند و آن را مغایر با منافع جهانی خود می‌داند، اما در دیوان بین‌المللی کیفری امریکا نمی‌تواند از آغاز روند قضایی بر علیه شهروندان خود جلوگیری به عمل آورد. به همین دلیل کاخ سفید تحت این عنوان که دیوان بین‌المللی کیفری به تضعیف شورای امنیت می‌پردازد و در کار آن اختلال ایجاد می‌کند، با تأسیس آن به مخالفت بر می‌خیزد.

"ایالات متحده مدعی است که بر طبق منشور ملل متحد، مسؤولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بر عهده شورای امنیت گذاشته شده است و با تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری که دارای کارکرد مستقل از شورای امنیت می‌باشد، به مسؤولیت این شورا لطمه وارد می‌آید و به کارکرد آن در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ضربه می‌زند."^(۵۱)

حقوق دانان امریکایی معتقدند که فقدان دیوان کیفری بین‌المللی یک نقص در عرصه بین‌المللی است که از طریق سازمان ملل قابل رفع است. "طرفداران صلاحیت شورای امنیت در

ایجاد محکمه کیفری بین‌المللی معتقدند که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از اهداف ملل متحد (مقدمه و بند ۱ ماده ۱ منشور) و دغدغه اصلی تدوین کنندگان و امضا کنندگان منشور بوده است و این وظیفه خطیر و مهم بر عهده شورای امنیت گذارده شده است (بند ۱ ماده ۲۴ منشور). لذا شورای امنیت در راستای انجام این وظیفه خطیر و هدف اصلی ملل متحد، حتی می‌تواند منشور را نادیده بگیرد یا پا را فراتر از آن نهد، چه رسد به تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی که به طور دقیق در راستای انجام وظایفش بر طبق فصل هفتم منشور است^(۵۲) بنابراین نیازی به تأسیس یک دادگاه دائمی مستقل از شورای امنیت نیست.

تلاش امریکا برای تشکیل دادگاهی تحت کنترل شورای امنیت به دلیل مخالفت دیگر کشورهای راه به جایی نبرد. به دنبال آن امریکا تلاش وسیعی را برای افزایش نقش شورای امنیت در دیوان به عمل آورد و موفق شد در ماده ۱۶ اساسنامه رم تاحدی به خواسته‌های خود برسد. ماده ۱۶ اساسنامه اشعار می‌دارد که: چنانچه قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت در اجرای فصل هفتم منشور ملل متحد صادر شود و از دیوان درخواست شود تا تحقیق یا تعقیبی را معلق نماید، هیچ تعقیب یا تحقیقی به موجب این اساسنامه نمی‌تواند به مدت ۱۲ ماه شروع شود یا ادامه یابد. این درخواست به موجب همان شرایط قابل تجدید توسط شورای امنیت است. این ماده گرچه منوط به موافقت همه اعضای دائم شورای امنیت است و امریکا به تنهایی نمی‌تواند آن را به اجرا گذارد اما به هر حال امتیازی برای شورای امنیت به حساب می‌آید. با اشاره به همین ماده بود که "دیوید شیفر، در گزارش خود به کمیته روابط خارجی سنای امریکا با بیان این که نقشی برای شورای امنیت ملل متحد، از جمله تأیید قدرت شورای امنیت برای مداخله جهت جلوگیری از ادامه کار دیوان پیش‌بینی شده است، آن را در زمره دست‌آوردهایی دانسته که هیأت نمایندگی امریکا در تدوین اساسنامه به آن دست یافته است."^(۵۳) در قطعنامه شورای امنیت راجع به دیوان بین‌المللی کیفری به این امر پرداخته شده و با اشاره به مسؤلیت اولیه شورا در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به وظیفه دول دیگر در همکاری با شورای امنیت برای اجرای این مسؤلیت پرداخته شده است. اساسنامه رم همچنین این حق را برای شورای امنیت در نظر گرفته است که هر وضعیتی

که به تشخیص شورا، در آن یک یا چند جنایت به نظر رسد، براساس فصل هفت منشور، برای رسیدگی به دیوان ارجاع دهد. (پاراگراف ب ماده ۱۱۳ اساسنامه).

دلیل اعطای این حق به شورای امنیت این می‌باشد که این شورا در گذشته در دو مورد اقدام به تأسیس دادگاه‌های بین‌المللی ویژه جهت رسیدگی به جنایات ارتكابی در قلمرو یوگسلاوی سابق و روآندا کرده است و در صورتی که اختیارات ارجاع موضوع به دیوان به شورای امنیت داده نمی‌شد، این شورا نمی‌توانست در آینده و در صورت ضرورت نسبت به تأسیس دادگاه‌های ویژه اقدام کند. مضافاً این که اعطای این اختیار به شورا بر اختیارات آن براساس فصل هفتم منشور چیزی را اضافه نمی‌کند و فقط به شورای امنیت این امکان را می‌دهد که از امکانات موجود استفاده کند. برطبق این ماده شورای امنیت وضعیت را به دادگاه ارجاع خواهد داد و نه قضیه یا پرونده خاص را، بنابراین برای آن که شورا بتواند وضعیتی را به دیوان ارجاع دهد، لازم است ضمن تصویب قطعنامه، در چارچوب فصل هفتم منشور اتخاذ تصمیم بکند. حسن ارجاع وضعیت از سوی شورای امنیت به دیوان در آن است که به خاطر اتخاذ تصمیم شورا در چارچوب فصل هفتم منشور، دولت‌ها ملزم به همکاری با دیوان خواهند بود و موضوع رضایت دولت محل وقوع جرم، دولت متبوعه مجرم و یا دولت آسیب دیده، دیگر مطرح نخواهد بود. (۵۴)

این ماده از اساسنامه نشان می‌دهد که شورای امنیت سازمان ملل متحد، صلاحیت حل و فصل ماهوی اختلافات بین‌المللی را ندارد. به بیان دیگر شورا نمی‌تواند کار قضایی انجام دهد. بلکه صرفاً می‌تواند به عنوان پلیس بین‌المللی تصمیمات و اقداماتی را در جهت اعاده صلح و امنیت بین‌المللی یا جلوگیری از تهدید آن اتخاذ نماید و حل و فصل ماهوی قضیه را به مرجع قضایی واگذار نماید. نتیجه این که کار شورا سیاسی است و کار دیوان بین‌المللی کیفری قضایی و هیچ تداخلی بین کارکردها و فعالیت‌های این دو وجود ندارد. این استدلال امریکا که کارکرد دیوان منجر به تضعیف شورای امنیت شده و به مسئولیت آن در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی آسیب می‌رساند، بهانه‌ای بیش نیست. حتی در چارچوب منشور ملل متحد نیز شورا حق کار قضایی و حقوقی ندارد. در منشور ملل متحد آمده است که شورای امنیت در توصیه‌هایی که به

موجب این ماده می‌کند، باید در نظر داشته باشد که اختلافات قضایی باید به طور کلی توسط طرفین دعوی بر طبق مقررات اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به دیوان مزبور ارجاع گردد.^{۵۵)} این ماده نشان می‌دهد که ماهیت کار شورا قضایی نیست و اختلافات قضایی بین دولت‌ها باید به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع شود.

۴. نگرانی از سیاسی شدن دادگاه و محاکمه سربازان امریکایی

ایالات متحده امریکا بیش از هر کشور دیگری در جهان در جنگ‌ها و نبردهای منطقه‌ای و جهانی شرکت دارد و سربازان این کشور در اقصی نقاط جهان سرگرم عملیات نظامی و یا عملیات حفظ صلح می‌باشند. بیش از سه چهارم نیروهای نظامی این کشور در خارج از امریکا مستقر هستند. از این رو، امریکا بیش از هر کشوری در معرض اتهامات جنایات جنگی است و در صورت عضویت این کشور در دیوان جنایی بین‌المللی، کاخ سفید باید شاهد محاکمه بسیاری از سیاست‌مداران و نظامیان خود در خلال جنگ‌های بی‌شمار به اتهام جنایات جنگی و یا حتی جنایات ضدبشری باشد. از این رو امریکا نگران است که این دادگاه به سلاحی بالقوه در دست مخالفان این کشور تبدیل شود. به عقیده امریکا، قدرت دادگاه در به محاکمه کشاندن افراد در زمینه جنایات جنگی - یعنی همان نکته‌ای که به گفته حامیان دادگاه باعث اهمیت آن است - به دادگاه امکان می‌دهد قدرتمندترین کشور دنیا را که در زمینه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دارای بیشترین مسؤولیت‌ها است، تحت پیگرد قرار دهد. درست یا غلط و اشنگتن خود را مسؤول صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند. امریکایی‌ها از این نگراند که سربازان این کشور که وظیفه پاسداری از صلح را به عهده می‌گیرند به خاطر انگیزه‌های سیاسی تحت پیگرد قرار گیرند. آنها به ویژه در زمانی که سربازان امریکایی آماده هستند برای شرکت در جنگ اعلام شده علیه تروریسم به مبارزه فراخوانده شوند، از عضویت در پیمان رم بیمناک هستند. جان نگر و پونته نماینده امریکا در سازمان ملل اعلام کرده است که مسؤولیت بین‌المللی کشور ما به ویژه باعث می‌شود که هدف قرار گیریم و ما نمی‌توانیم اجازه دهیم دادگاهی که مشروعیت آن را قبول نداریم،

تصمیمات ما را پس از مشخص شدن پیآمدهای آن تصحیح کند. (۵۶)

رهبران امریکا از این درهراسند که دادستان‌های مستقل دیوان ممکن است با انگیزه‌های سیاسی، اتهاماتی را بر علیه مقامات و نیروهای نظامی امریکا وارد کنند و آنها را به پای میز محاکمه بکشانند. اکنون نیروهای نظامی امریکا در تعدادی از کشورهایی که اساسنامه رم را به تصویب رسانده‌اند به عملیات حفظ صلح مشغولند. دادستان‌های دیوان، براساس ماده ۱۲ اساسنامه می‌توانند آنها را در معرض اتهامات فراوانی قرار دهند و همین امر مقامات کاخ سفید را در فرستادن نیروهای حافظ صلح به کشورهای عضو پیمان رم در تردید جدی قرار داده است.

در حقیقت ترس مقامات امریکا از دادستان‌هایی است که آنها را "یک کنث استار" بین‌المللی می‌نامند. همانطور که کنث استار، رئیس جمهور سابق امریکا، بیل کلینتون را با تشکیل یک پرونده قضایی تا مرز برکناری پیش برد، دادستان‌های دیوان بین‌المللی کیفری نیز می‌توانند همین نقش در برابر نیروهای نظامی و سیاست‌مداران امریکا در سطح بین‌المللی ایفا کنند.

براساس اساسنامه دیوان هم دادستان‌های دیوان و هم دول عضو پیمان رم، می‌توانند موضوعاتی را برای رسیدگی به دیوان ارجاع دهند. بر همین مبنا، مخالفان پوستن امریکا به دادگاه جهانی استدلال می‌کنند که دیوان فرصتی را برای دول مخالف ایالات متحده در عرصه بین‌المللی فراهم می‌آورد تا در تلاش‌های واشنگتن برای دست‌یابی و حفظ منافع جهانی خود کارشکنی کنند. بر پایه همین استدلال‌هاست که ایالات متحده سعی می‌کند تا یک استثنا و مصونیت را برای نیروهای نظامی خود در قبال دیوان به دست آورد. در واقع دولت بوش چنان واکنش قوی‌ای نسبت به این مسأله از خود نشان می‌دهد که ایالات متحده مصر است قبل از آن که ارتش امریکا به مأموریت‌های حفظ صلح گسیل گردد، نه تنها سربازان که سیاست‌مداران در ارتباط با این امر می‌باید از پیگیری دادگاه مصونیت یابند.

اما این خواسته با مخالفت قاطع دیگر کشورها روبرو شده است. "نماینده امریکا در شورای امنیت سازمان ملل با رأی وتو مانع تصویب طرح تجدید مأموریت صلح بانان سازمان ملل در بوسنی و هرزه‌گوین شد. امریکا زمانی به استفاده از حق وتو روی آورد که سایر اعضای

شورای امنیت از قبول درخواست این کشور برای اعطای مصونیت کامل قضایی به سربازان امریکایی عضو نیروی پاسدار صلح بوسنی و هرزه‌گوین امتناع کردند.^(۵۷) بن‌بست به وجود آمده آینده عملیات حفظ صلح از سوی سازمان ملل یا حداقل شرکت امریکا در آنها را تهدید می‌کند. استدلال‌های کارگزاران سیاسی امریکا شاید از دیدگاه سیاست خارجی و منافع ملی امریکا قابل توجیه باشد اما به هیچ وجه وجاهت حقوقی و قانونی ندارد. اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری داشتن قوای نظامی یا شرکت آنها در هرگونه عملیات نظامی مجاز بر طبق قواعد حقوق بین‌الملل و اصول پذیرفته شده در جامعه بین‌المللی در جهت پاسداری از ارزش‌های انسانی و بشردوستانه یا حفظ صلح را منع نکرده است.

“کنث راث” معاون اجرایی دیده بان حقوق بشر معتقد است که هیچ نیازی به کاهش تعداد سربازان امریکایی در خارج وجود ندارد و صحبت از جنایات جنگی توسط سربازان امریکایی یک موضوع بی‌ربط می‌باشد، بدین‌گونه نیروهای ایالات متحده هیچ‌گونه عمل شرارت‌باری انجام نمی‌دهند و اگر هم سربازی جنایتی را مرتکب شود، به تنهایی باید پاسخگوی دادستان‌های دیوان باشد.^(۵۸)

هراس سیاست‌مداران امریکایی از سیاسی شدن دادگاه به دلایل زیر منتفی است:

الف) با توجه به اصل مکمل بودن دادگاه نسبت به دادگاه‌های ملی، هنگامی که سیستم‌های قضایی ملی برای محاکمه متهم اقدامی انجام دهند، دیوان حق پیگیری ندارد و به عبارت دیگر دادگاه به عنوان آخرین گزینه مطرح است. دادگاه تنها زمانی به وضعیتی رسیدگی می‌کند که دولتی به‌رغم تعهدات بین‌المللی خود، شخص جنایتکار را مورد حمایت قرار دهد و از تحویل او به دادگاه جلوگیری کند، همانطور که در قضیه صرب‌ها اتفاق افتاد.

ب) کارهای دادستان دیوان توسط هیأتی از قضات مورد نظارت قرار می‌گیرد تا هیچ‌گونه شبهه‌ای در مورد غیرقانونی بودن و یا سیاسی بودن جریان رسیدگی پیش نیاید.

ج) در مورد انتخاب و عزل قضات و دادستان‌های دیوان نیز فرآیندی در نظر گرفته شده که در صورت اثبات وجود انگیزه‌های سیاسی در عملکرد آنها، قابل عزل و تعویض باشند.^(۵۹)

بنابراین امکان آغاز یک محاکمه قضایی براساس انگیزه‌های سیاسی و اتهامات غیرموجه منتفی است. در واقع امریکا می‌خواهد که در جنگ علیه تروریسم که قواعد آن را بعضاً خود برخلاف قراردادهای بین‌المللی تعیین می‌نماید، هیچ‌گونه مانع قضایی در مقابلش وجود نداشته باشد و در صورت ارتکاب جنایات جنگی نیز امکان محاکمه سربازان امریکایی وجود نداشته باشد. ولی اینها خواسته‌هایی نیست که توسط دیگر کشورها قابل پذیرش باشد.

فصل چهارم: چرایی دیپلماسی امریکا در قبال دیوان بین‌المللی کیفری

ایالات متحده در طول کنفرانس رم و بعد از آن اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری را مورد تجزیه و تحلیل قرارداد و با بخش‌های مهمی از آن به مخالفت برخاست. بحث‌های حقوقی امریکاییان در مورد اساسنامه رم، فراتر از آن که ناشی از تحلیل‌های حقوق‌دانان این کشور باشد، ریشه در ملاحظات فرهنگی، ایدئولوژیک و قدرت طلبانه این کشور دارد. به دیگر سخن، استدلال‌های حقوقی امریکا تنها پوششی بر انگیزه‌های واقعی این کشور در برخورد با این دادگاه جهانی است. استثناگرایی امریکایی و تعهد امریکا به سیاست قدرت در عرصه بین‌المللی در راستای تثبیت هژمونی خود، واقعیت‌هایی هستند که نقش اصلی را در جهت‌گیری امریکا در برابر دیوان بین‌المللی کیفری ایفا می‌کنند.

استثناگرایی امریکایی در آغاز قرن ۲۱ همچنان پایدار باقی مانده و در شکل‌دهی به سیاست خارجی امریکا نقش مهمی را ایفا می‌کند.^(۶۰) براساس این طرز تفکر، امریکا خود را شهری برینندای جهان می‌بیند که به صورت الگویی برای سایرین متبلور شده است. از آغاز شکل‌گیری جمهوری و استقلال امریکا، تصویری که مردم امریکا از خود داشتند، تصویری از انسان‌هایی متعالی بود که برای رهبری جهان مورد الهام قرار گرفته‌اند. قانون اساسی امریکا و اعلامیه حقوق آن این تعهد نسبت به سایر مردم جهان را به صورت سمبلیک نمایندگی می‌کنند. براساس این ایدئولوژی، قوانین داخلی امریکا برتر از قوانین بین‌المللی می‌باشد و نباید از سوی حقوق بین‌الملل مورد هجوم قرار گرفته و به آن خدشه‌ای وارد شود. "براساس نظریات

ساختارگرایان معاصر روابط بین‌الملل، هویت امریکایی از پایین و براساس معیارهای داخلی شکل گرفته است، نه از بالا و براساس حقوق بین‌الملل که ملل مختلف در شکل‌گیری آن نقش داشته‌اند. (۶۱)

برخلاف بعضی از دولت‌ها از قبیل لهستان که به دلیل درس‌هایی که از گذشته تاریخی خود گرفته است، برتری را در قانون اساسی خود به حقوق بین‌الملل داده تا موجودیت خود را به ضمانت‌های حقوقی در عرصه بین‌المللی مرتبط سازد، امریکا به صراحت از برتری حقوق داخلی و قانون اساسی خود بر قواعد حقوق بین‌الملل سخن می‌گوید. (۶۲)

استثناگرایی امریکایی به عنوان یک پدیده فرهنگی در سطحی وسیع و آشکار در رهیافت امریکا در قبال حقوق بشر بین‌المللی نقش ایفا می‌کند. تفکر غالب در نیویورک این است که حقوق بشر واقعی ریشه در تجربیات امریکا دارد و از آن‌جا به دیگر نقاط جهان صادر شده است. به همین علت امریکا هرگز نمی‌پذیرد که حقوق بشر شناخته شده در عرصه بین‌المللی باعث تغییر در حقوق داخلی و سیاست‌های حقوق بشر این کشور شود.

تحت تأثیر همین ایدئولوژی برتری طلبانه امریکا است که این کشور در سازگاری با ترتیبات بین‌المللی چندجانبه که واشنگتن قادر به کنترل یا تأثیرگذاری شدید بر آن‌ها نیست، با مشکلات اساسی روبروست. (۶۳) حتی مشاهده می‌کنیم که گروه‌هایی در امریکا وجود دارند که با حضور در سازمان ملل و تن دادن به قواعد آن مخالفند و معتقدند امریکا باید با خروج از سازمان ملل دیپلماسی یک جانبه‌ای را در پیش گیرد.

دیپلماسی امریکا در قبال دیوان بین‌المللی کیفری نیز بر همین اساس شکل گرفته است. ویلیام پاف در جایی گفته است: انگیزه سیاست‌مداران واشنگتن در برخورد با دادگاه جهانی - بسیار ساده است. آنها معتقدند امریکا بهترین کشور دنیاست که همواره آرمان‌های عالی دارد و در اختلافات بین‌المللی نیز همیشه حق با این کشور است. (۶۴)

بر همین اساس و تحت تأثیر همین ایدئولوژی، محافظه‌کاران ملی‌گرا که امریکا را متمدن‌ترین و عالی‌ترین کشور جهان می‌پندارند، نمی‌توانند بپذیرند که یکی از شهروندان این

کشور به جنایات جنگی یا جنایات ضدبشری متهم شود. به اعتقاد این افراد، اینگونه اتهامات متوجه کشورهای جهان سوم است که به کشتار دیگر انسان‌ها می‌پردازند و ملت امریکا اصولاً از چنین اتهاماتی مبرا هستند. به عبارت دیگر، نئومحافظه کاران حاکم بردولت بوش، متأثر از برتری مطلق نظامی و هژمونی سیاسی امریکا پس از پایان جنگ سرد، محاکمه یک تبعه امریکا در دیوان جنایی بین‌المللی را دون شأن خود می‌دانند و از آنجایی که نمی‌توانند همچون دیوان بین‌المللی دادگستری از طریق و توی شورای امنیت اعمال نظر کنند، با این نهاد به مخالفت برمی‌خیزند.

استثناگرایی امریکایی با شکل‌گیری نظام یک قطبی پس از فروپاشی شوروی، یک تجدید قوای مجددی یافت: اکنون قدرت امریکا در ابعاد مختلف بدون رقیب مانده است. قدرت سخت‌افزار نظامی، قدرت اقتصادی که ناشی از بزرگترین اقتصاد ملی جهان است و قدرت نرم‌افزاری در عرصه خارجی که ناشی از تأکید بیش از حد بر حقوق بشر، دموکراسی و آزادی فردی می‌باشد. بعد از گذشت یک دهه از پایان جنگ سرد، هیچ دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌ها وجود ندارد که برتری هژمونیک امریکا را به چالش بکشد به نحوی که گفته می‌شود که هژمونی امریکا تنها با امپراطوری روم یا امپراطوری بریتانیا در طول تاریخ قابل مقایسه می‌باشد. (۶۵)

براساس نظریه ثبات هژمون، قدرت‌های مسلط، سازمان‌های بین‌المللی را به منظور ثبات بخشیدن به روابط بین‌الملل بر پایه منافع خودشان به وجود می‌آورند. همانطور که ایالات متحده پس از پایان جنگ جهانی دوم، رهبری حرکت در راستای ایجاد سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و حتی ناتو را بر عهده گرفت. نکته مهمی که اینجا قابل ذکر است که هیچ کدام از این اشکال چندجانبه‌گرایی، محدودیت‌های قابل ملاحظه‌ای بر سیاست خارجی امریکا در عرصه جهانی وارد نکرد و بیشتر ابزاری در دست این کشور برای پیشبرد خواسته‌های خود بود.

اما دیوان بین‌المللی کیفری، با دیگر نهادهای بین‌المللی که تاکنون شکل گرفته است تفاوت‌های عمده‌ای دارد. این دیوان به‌رغم مخالفت امریکا شکل گرفت و در آینده نیز محدودیت‌های قابل ملاحظه‌ای را بر نحوه اعمال سیاست قدرت امریکا در عرصه بین‌المللی به

وجود خواهد آورد. به علت برخورداری از یک قدرت برتر در عرصه بین‌المللی، عدم پذیرش برتری قواعد حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی در راستای ایجاد محدودیت برای شهروندان این کشور و از طرف دیگر به دلیل این که دیوان بین‌المللی کیفری می‌تواند مانعی عمده بر سر راه تسلط همه جانبه امریکا بر امور جهانی و اعمال سیاست برتری طلبانه در عرصه جهانی باشد، این چنین مورد حملات و انتقادات شدید مسئولان امریکا قرار گرفته است. گرچه امریکایی‌ها مدعی هستند که امریکا هیچ فرصتی را برای اعلام وفاداری خود به داوری در عرصه بین‌المللی از دست نداده است و همیشه به نتایج داوری‌های بین‌المللی تن می‌دهد.^(۱۶) اما همانطور که در قضیه امریکا و نیکاراگوئه در سال ۱۹۸۶ شاهد بودیم، پس از اعلام رأی، امریکا حملات شدیدی را بر علیه این دادگاه جهانی تدارک دید و حتی خود را از دایره صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری نیز خارج نمود. بنابراین مخالفت امریکا با دیوان بین‌المللی کیفری به دلیل عدم توانایی امریکا برای تأثیرگذاری بر روند پرونده‌های قضایی در دیوان می‌باشد و بحث‌های حقوقی در مورد ضعف‌های اساسنامه رم، یک روینا بر اساس تفکرات خاص امریکایی‌ها و نیز قدرت برتر این کشور در عرصه جهانی است.

نتیجه‌گیری

کنکاش در ماهیت علل مخالفت امریکا با اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، موضوعی بسیار پیچیده و مبهم می‌باشد. امریکا از یک طرف خود را مهم‌ترین مدافع حقوق بشر در عرصه جهانی می‌داند و از طرف دیگر با معاهده رم که برای مجازات ناقضان حقوق اساسی بشر در نظر گرفته شده است به مخالفت بر می‌خیزد و همه اینها دوگانگی دیپلماسی این کشور در قبال مسائل حقوق بشری را به تصویر می‌کشد. اصولاً این شگرد نظام‌های امپریالیستی یا سلطه‌گراست که در توجیه سیاست‌های سلطه‌گرا نه خود متوسل به اصول حقوقی و اخلاقی می‌گردند. نقش بازی کردن این قدرت‌ها در پشت نقاب حقوق و اخلاق نه تنها ممکن است افکار عمومی را در داوری خود به خطا بکشاند، بلکه بعید نیست محققان را نیز در استنباط صحیح از حقایق دچار

تردید نماید.

امریکا که در طول قرن بیستم نه تنها محاکمات نورنبرگ و توکیو، بلکه دادگاه‌های لاهه و آروشارا بر علیه جنایتکاران جنگی و عاملان کشتار مردم در یوگسلاوی و رواندا برپا نمود، در برابر دادگاه دائمی بین‌المللی برای خود یک قرنطینه به وجود آورده است. ایالات متحده در حالی که موافقت‌نامه‌هایی را که برای این ابرقدرت وظایف و تعهداتی مشابه دیگر دولت‌ها قائل می‌شود، رد می‌کند خواستار آن است که قوانین بین‌المللی را به دور از مرزهای خود نگاه دارد. امریکا معتقد است که احتمال به محاکمه کشیده شدن در سطح بین‌المللی نباید هویت ملی این کشور را مخدوش کند.

به طور کلی کشورهایی که با دیوان بین‌المللی کیفری مخالفت می‌کنند، کشورهایی هستند که تاکنون با توسل به نیروهای نظامی شان منافع خود را تأمین نموده‌اند. از جمله این کشورها می‌توان امریکا، روسیه، چین و اسرائیل را نام برد. با این وجود کشورهای متوسط و کوچک، بدون آنها قدم بزرگی در تاریخ قضایی جهان برداشته‌اند.

دیپلماسی امریکا در قبال دیوان را می‌توان یک دیپلماسی پیشگیرانه دانست. براساس این نوع دیپلماسی کشوری که احتمال می‌دهد وضعیتی در آینده مشکلاتی را برای این کشور در پی داشته باشد، از ابتدا سعی در جلوگیری از بروز این وضعیت می‌کند. امریکا نیز با علم به این که با وجود چنین دادگاهی، احتمال به محاکمه کشیده شدن سربازان و سیاست‌مداران این کشور به جرم جنایات جنگی وجود دارد، از ابتدا سعی کرد که مانع تشکیل چنین دادگاهی شود و چون موفق به این کار نشد، با پس گرفتن امضای امریکا از پای پیمان رم و به دنبال آن تلاش برای کسب مصونیت برای نیروهای حافظ صلح امریکایی در پی این می‌باشد که خود را از حوزه صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری دور نگه دارد.

حملات ۱۱ سپتامبر که برخواستن قدیمی سازمان ملل جهت تأسیس یک دادگاه بین‌المللی جهت مبارزه با جنایت بر علیه بشریت صحنه گذاشت، واشنگتن را هر چه بیشتر از بقیه ملل متمدن جهان دور نموده است. با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر و آغاز جنگ بر علیه تروریسم،

امریکا در پی این می‌باشد که در این جنگ خود خوانده، هیچ مانع قضایی در مقابلش وجود نداشته باشد و به تنهایی قواعد جنگ‌ها را تعیین کند.

اصولاً سیاست خارجی کشورهای سلطه‌گرا - که مبتنی بر سیاست قدرت می‌باشد - ضرورتاً در پی افزایش قدرت و یا لاقط حفظ وضع موجودند و با هر پدیده‌ای که به هر طریق آسیبی بر پیکره قدرتشان وارد نماید، به مقابله بر می‌خیزند. دادگاه جهانی نیز نظم حاکم بر جهان را به ضرر همون برتر - امریکا - و به نفع کشورهای ضعیف‌تر به هم می‌زند و این امری نیست که از طرف کاخ سفید قابل قبول باشد. امریکا که نمی‌تواند نیت واقعی خود در مخالفت با دیوان را بیان کند، تحت لوای بحث‌های حقوقی به مخالفت با اساسنامه آن می‌پردازند. بر پایه همین استدلال‌ها، می‌توان پیش‌بینی کرد که اقدامات خصمانه امریکا در برابر دیوان بین‌المللی کیفری در آینده نیز ادامه خواهد داشت و امریکابه اساسنامه رم نخواهد پیوست.



یادداشت‌ها

۱. اهداف ملل متحد در ماده ۱ منشور به تفصیل بیان شده است.
۲. مقدمه اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری.
۳. حقوق بشر در ۷ جای منشور به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است: مقدمه، بند ۳ ماده ۱، ماده ۱۳، ماده ۵۵، ماده ۶۲، ماده ۶۸ و ماده ۷۶.
۴. اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری با ۱۲۰ رأی موافق و ۲۰ رأی ممتنع و ۷ رأی منفی به تصویب رسید. برای دست‌یابی به متن مذاکرات کنفرانس رم می‌توانید به آدرس اینترنتی زیر مراجعه نمایید.
<http://www.un.org/icc/pressrel/lrom22.htm>.
۵. ماده ۱۲۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری.
۶. روز ۳۰ ژوئن ۲۰۰۳، ۷۸ کشور اسناد تصویب را تسلیم کردند.
7. Geoffrey Robertson, *Crimes Against Humanity: The Struggle for Global Justice*, (New York: New Press, 2000), p. 325.
۸. هفت کشور به اساسنامه دیوان رأی منفی دادند که عبارت بودند از: آمریکا، چین، عراق، لیبی، اسرائیل، یمن و قطر.
۹. برای دست‌یابی به متن کامل نامه آمریکا به دبیرکل سازمان ملل می‌توانید به آدرس اینترنتی زیر مراجعه کنید:
<http://www.state.gov/r/pa/prs/ps/2002/9968.htm>.
۱۰. ماده ۳۴ کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین.
11. Sarah Sewall and Carl Kaysen, *The United State and International Criminal Court: The Choices Ahead*. (<http://www.amacad.org/projects/iccarts/iccarticle.htm>).
12. Michael p. scharf, *The Politics Behind the U.S. opposition to the International Criminal Court*, (<http://www.nesl.edu/annual/vol5/scharf.htm>).

13. Garry Janathan Boss, *Stay the Hand of Vengeance: The Politics of war Criminal Tribunals*, (USA: Princeton University Press, 2000) p. 157.

۱۴. سید محسن ظریف کار فرد، "بررسی مبانی سیاسی و حقوقی مخالفت امریکا با تأسیس دیوان بین المللی کیفری"، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۵، تابستان ۱۳۸۰، ص ۵۴۳.

15. Geoffrey Robertson, *op.cit.*, p. 204.

16. *Ibid.*, p. 225.

17. *Ibid.*, p. 225.

18. UN/S/Res 827. 25 May 1993.

19. UN/S/Res 955. 8 November 1994.

20. Michael p. Scharf, *op.ct.*

21. Lee A. Casey and David B. Rivkin, *The International Criminal Court vs. The American People*, (<http://www.heritage.org/library/backgrounder/by1249.htm>).

۲۲. امیر علی ابوالفتح، "خروج امریکا از پیمان تأسیس دیوان جنایی بین المللی"، گزیده تحولات جهان، شماره ۴، خرداد ۱۳۸۱، ص ۶۲.

23. Marc Grossman, *American Foreign Policy and International Criminal Court*, Speech at the center for strategic and international studies, (http://www.wfa.org/issues/wicc/grossman_speech.pdf).

۲۴. پاراگراف ب ماده ۱۳ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری.

۲۵. پاراگراف الف و ج ماده ۱۳ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری.

26. Michael P. Scharf, *The case for supporting the International Criminal Court*, (http://www.wustl.edu/igls/scharf_paper.htm).

۲۷. جان دین، اهداف خیرخواهانه، مشکلات بالقوه، ترجمه طاهره زمانی، روزنامه همشهری، ۱۹ تیر ۱۳۸۱، ص

۲۸. سیدمحسن ظریف کار فرد، پیشین، ص ۵۵۳.

29. Testimony of David Scheffer, Ambassador at Large for War Crimes Issues, Before the senate foreign Relation committee, July 23, 1998.

In http://www.law.wustl.edu/igls/scharf_paper.html.

30. Marc Grossman, *op.cit.*

۳۱. امیرعلی ابوالفتح، پیشین، ص ۶۵.

۳۲. جان دین، امریکا میان دو موقعیت بفرنج، ترجمه طاهره زمانی، روزنامه همشهری، پنجشنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۸۱، ص ۱۵.

33. Lee A. Casey and David B. Rivkin, *op.cit.*

۳۴. برای مشاهده اعلامیه استقلال امریکا به آدرس اینترنتی زیر مراجعه کنید:

<http://www.angelfire.com/hi/OS00000/USA.html>.

35. Thomas C. Barrow, *Trade and Empire, The British Customes Service. in Colonial America 1660- 1775* (Combridge: Harvard University press, 1967) p. 250.

36. Brett D. Schaefer, The International Criminal Court: Threatening U.S. Sovereignty and security In <http://www.heritage.org/library/excmemo/em537.html>.

37. Lee A. Casey and David B. Rivkin, *op. cit.*

38. Michael P. Scharf, *Balkan Justice*, (Durban: corolin academic press, 1997), p. 7. p. 67.

39. Casey and Rivkin, *op.cit.*

40. Ruth Wedgwood, *The constitution and the ICC*, in the United States and the International Criminal Court: National Security and International Law, sarah (sewall and kaysen, Rowman and littlefiled 2000), at 121.

41. Sarah Sewall and carl Kaysen, *op.cit.*

42. Michael P.Scharf, The case for supporting the International Criminal Court, *op.cit.*

۴۳. ماده ۳۵ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ راجع به حقوق معاهدات.

۴۴. جان دین، امریکا میان دو موقعیت بغرنج، پیشین، ص ۱۵.

۴۵. متن کامل این لایحه در آدرس زیر موجود می‌باشد:

[http://thomas.loc.gov/cgi-bin/query/z?c106:H.R.2381.IH:](http://thomas.loc.gov/cgi-bin/query/z?c106:H.R.2381.IH)

۴۶. قطعه‌نامه ۱۴۴۲-۱۴۴۲ S/Res4 مورخ ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۲ قابل مشاهده در:

[http://daccessods.un.org/doc/undoc/gen/no2/477/61/pdf/No247761.pdf?Open.Element.](http://daccessods.un.org/doc/undoc/gen/no2/477/61/pdf/No247761.pdf?Open.Element)

۴۷. تعدادی از این معاهدات عبارتند از: کنوانسیون جلوگیری از تصرف غیرقانونی هواپیما (کنوانسیون لاهه) مورخ

۲۱ سپتامبر ۱۹۷۱ - کنوانسیون جلوگیری از اقدامات غیرقانونی بر علیه امنیت ناوگان مسافربری (کنوانسیون

مونترال) مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ - کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری و مجازات جنایات بر علیه افراد مورد حمایت

بین‌المللی (کنوانسیون افراد مورد حمایت) مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۳ - کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری و مجازات

جنایات آپارتاید (کنوانسیون آپارتاید) مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳.

48. Michael p. Scharf, *The Politics behind US opposition to the International Criminal Court*, *op.cit.*

49. Human Rights Watch, *The ICC Jurisdictional Regime, addressing U.S. Arguments*, In <http://www.hrw.org/campaigns/icc/docs/icc-regime.htm>.

50. P.Scharf, *The ICC Jurisdiction Over Nations of Non- Party States*, in Sewall and Kaysen, *op.cit* at note 40, 213-236.

51. John R. Bolton, *Courting danger, what's wrong with the ICC*, *The National Interest*, No. 54, winter 1998/99. p. 68.

۵۲. مسعود گماری، ارتباط سازمان ملل متحد با دیوان بین‌المللی کیفری، در اسحاق آل حبیب: *دیوان بین‌المللی کیفری و جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸)، ص ۴۳۸.

۵۳. سید محسن ظریف کار فرد، پیشین، ص ۵۵۵.

۵۴. سعید میرزایی بنگچه، "سازمان ملل متحد و دیوان بین‌المللی کیفری"، در اسحاق آل حبیب، پیشین، ص

۲۵۸-۵۹

۵۵. بند ۳ ماده ۳۶ منشور ملل متحد.

۵۶. پاول رینالدز (خبرنگار بی بی سی)، "امریکا نگران محاکمه در دادگاه جنایات بین‌المللی است"، در آدرس:

<http://www.bbc.co.uk/persian/news/020701-V.usbosnia.shtml>.

۵۷. پاول رینالدز، "مخالفت امریکا با دادگاه بین‌المللی"، در آدرس:

<http://www.bbc.co.uk/persian/news/020701/he.usbosnia.shtml>.

58. Stuart Gorin, Debate on U.S. Participation in ICC, available In

<http://www.un.int/USA/99icc719.htm>.

59. Robert Johansen, "U.S. Opposition to the ICC: Unfounded Fears", In

<http://www.nd.edu/krocinst/polbriefs/pbrief7.html>.

۶۰ سخنرانی جرج بوش در روز ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در کنگره تحت عنوان "وضعیت کشور"، نشانی از تأثیر مکتب فکری استثنائگرایی امریکایی بر سیاست خارجی این کشور می‌باشد. برای دریافت متن کامل سخنرانی جرج بوش می‌توانید به ماهنامه همشهری، اسفند ۱۳۸۰، صص ۹۱-۸۷ رجوع کنید.

61. Alexander Wendt, *The Social Theory of International Politics*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1999), p. 105.

62. Gabor Kardos, Human Rights and Foreign Policy in Central Europe, In David P. Forsythe, *Human Rights and Comparative Foreign Policy*, (Tokyo: UN University Press, 2000) p. 224.

63. Edward c. luck, Mixel Message, *American Politics and International Organization, 1919-1999*, (whashington: brooking press, 1999), p. 294.

64. Davide P. Forsythe, The US and International Criminal Justice, In

<http://www.unl.edu/d-forsythe/utrecht-paper.rtf>.

65. *Ibid.*

66. Davide P. Forsythe, *The Politics of International Law*, (Bowder: Lynne Rinner Press), 1990. p. 30.